

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی، تاریخی، علمی، اجتماعی »

# ارمغان

سال پنجاه و یکم

دورهٔ - سی و هشتم

شمارهٔ - ۸

شمارهٔ - هشتم

آبان ماه ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

( مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی )

( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم )

( سردبیر : محمد وحید دستگردی )

سید محمد علی جمالزاده

گوش دلالت است و چشم اهل وصال (مثنوی)

## مسیحای پارسی و هندی ایرانی الاصل

اینک قسمت دوم مقالهٔ نویسندهٔ دانشمند آقای جمالزاده همانگونه که وعده داده بودیم و دانش پژوهان دور و نزدیک انتظار آنرا داشتند از نظر خوانندگان ارجمنده میگذرد . لازم بیادآوری است که این مقاله چون از روی کمال بینائی و ممارست که شیوه نگارنده محقق در نگارش است مورد بحث و تدقیق قرار گرفته در چند شمارهٔ ارمغان ادامه خواهد یافت .

تذکار:

مجلهٔ «ارمغان» نامه‌ای را که راقم این سطور بمدیر و نگارنده‌اش حضرت آقای

وحیدزاده دربارهٔ مهربانان هندی و پارسی ایرانی الاصل معروض داشته بود بصورت

مقاله در شمارهٔ مرداد و شهریور امسال خود بچاپ رسانده است .

در پایان آن نامه وعده داده بودم که شرح حال مهر بابا را در قسمت دوم آن گفتار می‌آورم و اکنون می‌خواهم بوعده خود وفا نمایم .

در قسمت اول گفتیم که يك روزنامه‌نگار انگلیسی بنام یول برانتون که عشق کشف‌پارده‌ای از حقایق و شورنفع در اقطار و اکناف دنیا و سیر در آفاق و انفس و علی‌الخصوص مطالعه و مشاهده احوال مرتاضان هندی او را بخاك هندوستان کشانده بود در کتاب بسیار خواندنی خود «هندپنهانی» از جمله اشخاص نامداری که آنها را در آن کشور دیده و شرح حال و چگونگی گفت و شنود خود را با آنها و نظر خود را در باره هريك از آنها نوشته است یکی هم همین مهر باباست که مجله «ارمغان» در این اوقات اخیر مقداری از سخنان او را در صفحات خود بچاپ رسانیده است .

در باره این شخص انگلیسی و کتابش در قسمت اول این گفتار مطالبی آمده است که محتاج بتکرار نیست و همینقدر است که میتوانیم او را تا حد کافی بیدار و دانا و موثق بدانیم و مندرجات کتابش را هم خالی از اعتبار نشماریم .

این شخص در دو جای کتاب خود از مهر بابا صحبت میدارد . یکی در فصل چهارم از فصول هفده‌گانه کتابش و دومین بار در فصل چهاردهم .

عنوان این دو فصل چنین است :

«جائی که بایک مسیح در آنجا دیدار کردم» (فصل ۴)

«در ستاد آرتش يك مسیح» (فصل ۱۴).

این هر دو فصل رو به پرخته مشتمل است بر ۲۸ صفحه بزرگ که اگر بخواهیم تمام را ترجمه کنیم در حدود نیمی از صفحات يك شماره «ارمغان» را میگیرد و گمان میرود که حیف باشد و لزومی هم ندارد ولی بحکم آنکه گفته‌اند «مشت نمونۀ خروار است» قول میدهم که بدون هیچ طرفداری و انکار و با ذهن و نیتی عاری از هر غرض و مرضی مطالب مهمتر آن دو فصل را در ذیل برای خوانندگان «ارمغان» نقل نمایم تا بلکه

بهتر با مهر بابای پارسی ایرانی الاصل آشنائی حاصل نمایند .

### مقدمه بر قسمت دوم

البته میدانید که مهر بابا سالیان درازی است که مهر سکوت مطلق بر لب نهاده است و شاید بعضیها حق دارند بگویند که تنها معجز و کرامتش هم همین سکوت دور و دراز اوست . وی در موقع ملاقات و صحبت با اشخاص حرفهای خود را بکمیك يك الفبای مخصوصی نشان میدهد . بدون آنکه لب بسخن بگشاید . شاید پیرسید ضرورت چنین عملی در کجاست و حسن و لطفش کدام است و راقم این سطور هم مجبور است بگوید که من هم نمیدانم و سر در نمی آورم .

### شماره‌ای دربارهٔ خاموشی:

درست است که بزرگان معنی و عرفای نامدار ما در وصف و مدح و ثنای خاموشی سخنان بلندی از منشور و منظوم بفارسی و عربی دارند که بسیاری از ما ایرانیان مقداری از آنها را در حفظ داریم و خود من هم در طی داستان «شاهکار یا عموحسینعلی» مقداری از آن کلمات قصار و ادبیات آبدار را نقل کرده‌ام .

سعدی و مولوی مریدان بزرگ و عالیمقام ما هستند اولی مربی و معلم اخلاقی و دومی مرشد و رهنمای فکر و فهم و داوری و استدلال ما هستند و هر دو دربارهٔ سخن گفتن و خاموشی مطالب و معانی بلند و ارجمند دارند که ما ایرانیان عموماً در لوح خاطر نوشته و در حفظ داریم و در واقع تربیت یافته «گلستان» و «بوستان» و «مثنوی» معنوی این دو استاد قدر اول هستیم . سعدی زبان را «کلید در گنج صاحب هنر» دانسته و معتقد است که « بنطق آدمی بهتر است از دواب» و با لحنی تحکم آمیز دستور میدهد که :

کنونت که امکان گفتار هست      بگوی ای برادر به لطف و خوشی

«که فردا چو پیک اجل در رسد بحکم ضرورت زبان درکشی»  
 پس لطف و خوشی را شرط گفتار قرار داده است و باز در همین زمینه فرموده:  
 «مزن تا توانی بگفتار دم نکوگوی، اگر دیرگوئی چه نم»

یعنی پرگوئی را علامت خردمندی و ازهر چیز و هر جا باخبر و با اطلاع بودن و نشانه بیداری و دانائی میندار و بکوش که «نکوگوی» باشی ولو این کار مستلزم این باشد که در مجالس و محافل (حتی نشست و برخاستهای دوستانه) خاموش بنشینی و زیاد مهمل نبافی. وی پرگوئی را بی ادبی دانسته و الحق هم چنین است و فرموده:  
 «اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است

بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی»

سعدی ژاړخائی را زائیده خودنمائی و خودستائی و خودپسندی میدانند و ما را ازین عیب که بدبختانه درد و مرض اکثریت کامل بنی نوع آدم است بر حذر داشته و معتقد است که انسان باید قبل از همه چیز بشرايط آدمیت عمل نماید. سخن راندن را در موقع لزوم که نفعی برساند و یا از شر و زیانی جلوگیری نماید شرط آدمیت دانسته و سخن خوب و مفید و دلنشین را در حکم طاعت و ستایش و تسبیح میداند.

«گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح خوان و من خاموش»

و مخلص کلام آنکه دستوری که درین زمینه بماندهد در دو بیت زیر گنجانیده شده است و ای کاش تفضلات غیبی مدد بفرستد که بتوانیم باین دستور عمل نماییم تا بلکه رستگار باشیم:

اولا آنکه:

«زبان بریده بکنجی نشسته صم و بکم»

به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم»



این کاریکاتور نمونه‌ای است

از صدها و هزارها نمونه موهومات پرستی فرنگیها

مراض هندی بمریدان فرنگی خود از زن و مرد میگوید من می توانم راه وصول بعقل کل و مقام والای قدسی را بشما نشان بدهم ، اگر طاب سلوک ساده هستید قیمتش هزار دلار است و اگر که راه سلوک اعلی را بشما نشان بدهم نفری دو هزار دلار تمام میشود.

و دوم آنکه :

« نگفته ندارد کسی با تو کار      ولیکن چو گفتمی دلیلش بیار»

و سرانجام اس اساس سخن راندن را درین پنج کلمه با ایجازی معجز آسا بما

میآموزد که :

«اول اندیشه وانگهی گفتار»

اهمیت سخن و سخن راندن

مولوی نیز که اتفاقاً با سعدی همعصر و همزمان هم بوده درباره اهمیت سخن

و فواید خاموشی سخنان بسیار دارد که آوردن صدیک آن هم درینجا مقدور نیست (۱)

۱- آقای علی اکبر کسمائی در کتاب سودمند و دلنشین خود «مثنوی دلخواه» تمام

معانی و مضامین مثنوی را با صبر و حوصله‌ای که سزاوار تمجید بسیار است و با بصیرت

و ذوق تمام جمع آوری و طبقه بندی کرده و بچاپ رسانیده است ( فعلاً رفته رفته درمجله

«نگین» منطبعة طهران بچاپ میرسد) والیته هر چه زودتر بصورت کتاب هم به حلیه طبع

آراسته خواهد گردید .

مولوی بسخن اهمیت بسیار میدهد و همچنانکه فرنگیها معتقدند که حتی سخنی که در زمان خود ممکن است مجهول و نادیده و ناخوانده بماند بعدها روزی مانند بمبائیی که ساعت دارد ناگهان میترکد و منفجر میگردد معتقد است که :

«عالمی را يك سخن ویران کند      روبهان خفته را شیران کند»

و درجای دیگر فرموده :

« این زبان چون سنگ و فم آهن وش است

وانچه بجهد از زبان چون آتش است »

و نیز اعتقاد دارد که بسیاری از سخنان ما مبنی بر خود نمائی و گزافه گوئی و لاف زدن است چنانکه فرماید :

« سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف

گه ز روی نقل و گه از روی لاف »

و برای سخن راندن یعنی سزاوار و شایسته سخن گفتن بودن تربیت را شرط کار می‌شمارد و چنین تربیتی را نیز فرع صبر و تمرین که بدون آن هیچ فکری پختگی نمی‌پذیرد میدانند :

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

« گر سخن خواهی که گوئی چون شکرانی

صبر کن وز صبر این حلوا بخور »

و قدم را خیلی بالاتر گذاشته سخن راندن زیادی را محکوم می‌سازد و برای رسیدن بمقام آدمیت شرایطی بمیان می‌آورد که تنها اشخاص زبده و نخبه و اخیار و نقبا که همانا « قهرمانان » و « یلان » واقعی نوع بشر هستند شاید از عهده انجام آن برآیند :

« گفت افزون را تو بفروش و بخر »

« بذل جان و بذل جاد و بذل زر »

و چون با اشخاصی مانند من یعنی افراد معمولی سست و خرد همت سروکار دارد  
همینقدر بانده راضی است و میفرماید :

« نرم گو ، لیکن نگو غیر صواب »

و زهی بسعادت کسی که از عهده همینقدرش نیز بر آید .

مولوی راه کار را هم بما نشان میدهد آنجا که میفرماید :

« کودک اول چون بزاید شیرنوش مدتی خامش بود، از جمله گوش »

« مدتی میبایدش لب دوختن از سخنگویان سخن آموختن »

پس خاموشی موقتی با هر چندگاهی مدتی لب فرو بستن را شرط سلوک و قدرت بیان و

حق سخن گفتن میداند .

این مقدمات شاید زاید باشد البته محتاج باقامه دلیل و برهان عقلی و نقلی  
نیست که تنها ساکت ماندن و مهر سکوت بر لب زدن و لب از سخن فرو بستن علامت  
دانائی و خردمندی و نشانه زهد و پارسائی نمیتواند باشد . مگر نه در کتاب آسمانی  
ما درباره انسان میخوانیم که « علمه البیان » و در کتابهای مذهبی دیگر آمده است که  
« نخستین چیزی که وجود داشت سخن و کلام بود (۱) و گیتی با لفظ « کن » « فیکون »  
گردیده است و چنانچه فی الواقع سکوت مایه بزرگی و بزرگواری باشد کودکان و  
گنگان بی زبان و جانوران باید از اولیاء الله باشند . مگر سرتاسر جهان پراز صدا و  
ندا نیست و مگر مولوی ما که حرف بی پایه و بی حساب نمیزند حتی جماد و نبات را  
هم زباندار و سخنگو نمیداند و مگر نفرموده است :

« جمله ذرات عالم در نهان با تو میگویند روزان و شبان »

۱- جمله اول از انجیل یوحنا چنین است . « ابتداء کلمه بود و کلمه نزد خدا بود

و کلمه خدا بود . »

«ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامجرمان ماخامشیم»

و باز در همین معنی فرموده :

«هم درخت و میوه ، هم آب زلال با بهشتی در حدیث و در مقال»

یعنی باید بهشتی بود و با زبان موجودات آشنا بود تا بتوان با درخت میوه و

آب زلال گفت و شنود کرد و زبان آنها را فهمید :

حالا نباید خیال کرد که این حرفها با اصطلاح «شعر» است و پایه و مایه‌ای

ندارد . گوش بدهید تا بگویم چرا . معذرت میطلبم که مطلب را بدرازا میکشانم ولی

عیبی هم ندارد . سخن سخن می‌آورد و مقصود و منظور کتاب و مجله نیز جز آموختن

و فرا گرفتن و کسب اطلاع و تحصیل معرفت و سرانجام کشف حقایقی از جزئی و کلی

در هر رشته و زمینه‌ای که باشد چیز دیگری نیست . خصوصاً که آنچه را میخواهم

بعرض برسانم ارتباط مستقیم دارد با نظر مولوی که بموجب آن چنانکه در سطور بالا

مذکور گردید تمام ذرات این عالمی که آنرا عالم کون و فساد خوانده‌اند و شاید هرگز

فساد پذیر نباشد روزان و شبان بزبانی که آنرا زبان بی‌زبانی میگویند در گوش جان

ما سخن میگویند و لاینقطع تکرار میکنند که ما نیز برای خود چشم و گوش داریم

و کور و خاموش نیستیم .

### يك عالم بزرگ هندی

میخواهم از يك عالم بسیار بزرگ و مشهوری صحبت بدارم که او نیز مانند

مهر بابا هندی است و او هم در جهان علم دارای نظریاتی است که با دنیای تصوف ما

و عرفان مهر بابا نزدیکی بسیار دارد . نام این دانشمند بزرگ که شهرت جهانی دارد

و درست سی و يك سال پیش از این در ۱۹۳۷ میلادی وفات یافت بوز (۱) است . در



حقیقت گفته اند که از جمله کسانی است که باب طریقه تحقیقات علمی «مدرن» را بروی هندوستان گشوده اند. «دایرة المعارف بریتانیک» (۱) که بزرگترین و مشهورترین و معتبرترین دایرة المعارف دنیای امروز است در طبع اخیر خود در حق او چنین مینویسد: «آثار بوز بقدری نسبت بزمان خودش بجلو رفتند که محال است بتوان بها و مقام دقیق آنرا بیان نمود.»

بوز را مانند بها با (۲) عالم بزرگ فیزیک که مؤسس «مرکز آتمی» واقع در بمبئی است و ماها لانوبیس (۳) عالم مشهور علم آمار و کو تاری (۴) عالم فیزیک هسته‌ای و کریشنان (۵) عالم علم آتوم و رامان (۶) فیزیک دان بسیار مشهور و ران نوجان (۷) ریاضیدان عالیمقام و ماغنادسها (۸) فیزیک دان و چندراشخار (۹) منجم بزرگ از علمای بزرگ و نامدار هندی میدانند که دارای شهرت جهانی هستند و خدمات گران بها و بزرگی در زمینه علم انجام داده اند که کاملاً جنبه جهانی دارد.

معذرت میطلبم که این همه اسامی غریب و عجیب را در گفتار میآورم ولی هندیها برادران ما هستند و هزاران سال است که ما با آنها همسایه هستیم و روابط و

۱- Encyclopaedia Britannica (جلد سوم صفحه ۹۸۲)

۲- H. Y. Bhaba

۳- P. C. Mahalanobis

۴- D. S. Kothari

۵- K S. Krishnan

۶- C. V Raran

۷- S. Rannujan

۸- Maghnad Saha

۹- S. Chondrasekhar

مناسبات گوناگون بسیار (افسوس که گاهی از طرف ما با جنگ بی سبب و خونریزی و قتل و غارت همراه بوده است اما چیزی که هست فرماندهان سپاهی که از خاک ایران برای غارت و چپاول به هندوستان رفته اند عموماً از تخم و نژاد ما نبوده اند) داریم و جای افسوس است که مهربابا را در آنجا بشناسیم و داستانهای گاوهای مقدس را بکرات شنیده و خوانده باشیم ولی نام این قبیل بزرگانی از علم و دانش بگوشمان نرسیده باشد. بوز دارای تألیفات متعددی است که بزبان انگلیسی انتشار یافته (۱) و تحقیقات عمدۀ او که سالیان دراز بدان مشغول بوده دربارهٔ این است که بدانند آیا گیاهها تا بچه درجه حساسیت دارند و تا بچه اندازه میتوان آنها را زنده و جاندار دانست. وی برای مطالعه و تحقیق در این زمینه يك آلت اندازه گیری علمی اختراع نمود بنام «کوسکوگراف» (۲) که حرکات و سکناات و نشو و نماي نباتات را تا صد ملیون بار وسیع تر نشان میدهد و سرانجام در مشهورترین کتاب خود (۳) بدین نتیجه رسیده است که «سرحد و مرز بین جماد و نبات و حیوان در حقیقت مبنی بردرجات است و تفاوت اساسی در میان نیست و نمیتوان گفت که تنها حیوان زنده است و درجمادات و نباتات اثری از زنده بودن نیست».

(ناتمام)

۱- بعضی از آنها بزبان فرانسوی هم ترجمه شده و انتشار یافته است (درسال ۱۹۳۴ از طرف ادارهٔ انتشارات گوتیه ویلار (gauthier Villars) درپاریس).

۲- Crescographe magnetique

۳- در کتاب آکاوکه بانگلیسی چنین عنوان دارد :

«Plants autographs and their revelations»

(این کتاب بفرانسه هم ترجمه شده است و در سال ۱۹۳۴ از طرف ادارهٔ انتشارات

گوتیه ویلار (gauthier-Villars) در پاریس بچاپ رسیده است.)